

بستنی‌های باستانی - بخش چهارم

کوروش به دنیا می‌آید

بستنی اساساً دسری است شیرین و راحت‌الحلقوم. تاریخ اما تلخ است. تاریخ سخت است. تاریخ دیر هضم است. تلخ است چون واقعیت انسان هاست. سخت است چون انسان‌ها پیچیده‌اند. دیر هضم است چون پیچیده می‌شود به پر و پای خود ما تا امروز. در این مکتوب می‌خواهیم تاریخ بخوانیم. چنان که تلخ و سخت و دیر هضم باشد و نباشد. امید که انگبین این لحن، صفرای پیشداوری را نیفزاید.

کوروش در تالارهای آپادانا، تخت جمشید

گفتیم بعد از کیاکار پسرش آستیاگ به تخت نشست. آستیاکس یا اَژی دهاک یا اژدهاک یا ضحاک با چیزهایی دیگر شبیه اینها هم به او گفته‌اند البته این ضحاک ربطی با آن ضحاکي که روی شانه‌هایش مار داشت ندارد. اما با اژدها شاید ربطهایی داشته باشد. گویانیکه آن ضحاکي که مار داشت نیز به واسطه اسمش با اژدها ربط داشت و نیز به واسطه ربطش با اژدها، روی شانه‌هایش مار داشت. این یکی اما مار نداشت. به عوضش به اندازه همان ماردارش داستان‌های جالب دارد. هر دود می‌گوید آستیاگ پسر نداشت و هر چه تلاش کرد باز هم نداشت. اما او دست از تلاش برنداشت تا اینکه نتیجه این تلاش‌ها دختری شد به نام ماندانا (عاقبت آدمی که اسمش ضحاک باشد و مار نداشته باشد همین است) یک شب که آستیاگ شام شاهانه‌ای خورده بود دربارہ دخترش خوابی دید. خواب دید که گلاب به رویتان بچه خر بلکاري کرده‌است و به واسطه آن سراسر آسیا را سیل فراگرفته. آستیاگ ترسید. خب حق هم داشت. او خوابش را تا وقتی که دخترش بزرگ شد یادش نگه داشت. و طبیعتاً وقت شوهر دادن دختر که شد او را به جای اینکه به یک آدم مادی بدهد به یک آدم پارسی به نام کمبوجیه داد چراکه در آن موقع پارسی‌ها آدم‌های مهمی به شمار نمی‌رفتند. گویانیکه بعدها که پارسی‌ها آدم‌های مهمی به شمار آمدند، به تلافی این روزها مادی‌ها را آدم‌های مهمی به شمار نیاورند. در هر صورت، با این تدبیر، آستیاگ دیگر خیالش راحت بود که اگر هم قرار است خوابش تعبیر شود این اتفاق در سرزمین پارس می‌افتد نه در ماد. از پیوند ناشویش کمبوجیه با ماندانا کوروش زاده شد. هم‌زمان با به دنیا آمدن پسر کمبوجیه و در اثنا تلاش‌های بی‌نتیجه آستیاگ برای داشتن یک ولیعهد از تر که خود بود که دوباره خواب دید این یکی از این قرار بود که از زهدان دخترش درختی روینده که بر سراسر آسیا سایه افکنده است، دوباره آستیاگ ترسید به همین جهت طبیعتاً به یکی از معتمدان دربار به نام هارپاک دستور داد آن پسر را بکشد. هارپاک که آنقدر هم که آستیاگ فکر می‌کرد معتمد نبود. هارپاک برای اینکه قضیه را فیصله بدهد و برای خودش در دسر درست نکند به جای اینکه بچه را بکشد او را جای پرت و دورافتاده‌ای برد و به چوپایی به نام مهرداد بخشید تا مال خودش باشد. این مهرداد سگی هم داشت یا اینکه زنی به نام سگ (سپاکو) داشت. به زبان آن موقع به سگ می‌گفتند اسپاکو. بعضی‌ها می‌گویند اسم زن مهرداد هم اسپاکو بوده است. بعضی‌ها هم می‌گویند آدم عاقل که اسم بچاش را اسگ نمی‌گذارد. بعضی دیگر هم می‌گویند آن موقع‌ها همچو اسم‌هایی مود بوده است. در هر حال اسپاکو هر چه بود بچه را شیر داد و او را بزرگ کرد. سال‌ها بعد اصالت پادشاهی کوروش آشکار شد. اینکه اصالت پادشاهی چیست و چگونه آشکار می‌شود بنده بی‌اطلاعم. قطعاً آن



موقع‌ها یک نشه‌ای برای چنین چیزهایی وجود دلشته است. مشابه همین ماجرا برای ارشک و ارشیر و زال و فریدون و روموس و رومولوس و ماربوئنها و خیلی‌های دیگر اتفاق افتاده است و همه آنها هم اصالت پادشاهی‌شان مشخص شده است. در آن روزگار این قبیل امور، مسائل حل‌شده‌ای بوده است. این شد که آستیاگ دوباره دست به کار خواب دیدن شد و به این ترتیب از زنده بودن کوروش باخبر شد و جای او را پیدا کرد و در خانواده خود پذیرا شد. من از کجا بدلم چه خوابی دیده؟ حتماً تو آن یک چیزی از یک جایی سراسر آسیا را فرا گرفته بوده دیگر. پس از آشکار شدن سرنوشت کوروش، همگان او را نجات‌یافته به دست سگ سمرزدند. من اگر به جای کوروش بودم ترجیح می‌دادم همگان سمرشان به کار خودشان می‌بود تا اینکه بیخودی روی آدم اسم‌های بی‌ربط بگذارند.

این بار آستیاگ برای هارپاک بیچاره خواب دیده بود. جهت تعبیر کردن این خواب خودش راساً دست به کار شد و هر چند از زنده بودن کوروش خوشحال بود اما به تلافی اینکه هارپاک سال‌ها پیش درست و حسابی به حرف او گوش نداده است خواست او را تنبیه کند. این شد که برایش یک مهمانی مفصل ترتیب داد و از آن طرف هم پسر هارپاک را فرستاد مطیخ و پوستش را کند یک کباب حسلیی از او درست کرد و داشت به خورد پدرش. اگر هارپاک قضیه را ببخودی پیچیده نکرده بود و اینقدر مته به خشخاش نگذاشته بود و همان اول مثل بچه آدم کوروش را خوابانده بود کنار جوی و سرش را گوش تا گوش بریده بود این سرنوشت برایش رقم نمی‌خورد. باری، احتمالاً هارپاک داشته دسرش را می‌خورده که آستیاگ مثل یک آدم لوس و بی‌مزه او را از محتویات شامش باخبر کرده است. هارپاک هم وقتی از این قضیه باخبر شد اول حسایی بالا آورد و بعد هم حتماً کاش گریه کرد و سپس رفت پیش کوروش که در آن موقع شاه افشان بود. در آن موقع افشان جایی حوالی خوزستان بوده است. هارپاک از کوروش خواست از آستیاگ انتقام بگیرد. این وسط بعضی‌ها دوست دارند در مورد همدستی هارپاک و کوروش و انگیزه‌های آنها و احتمال شورش درباری و توطئه‌هایشان زیادی حرف بزنند و قضیه را ببخودی پیچیده کنند.

- منابع:
- ر. گریشمن، محمد معین، ایران از آغاز تا اسلام، صص ۱۳۳- ۱۲۲
 - رن. فرای، مسعود رجب‌نیا، تاریخ باستانی ایران، صص ۱۴۰- ۱۳۵
 - ماریا بروسویس، هایده مشایخ، شاهنشاهی هخامنشی، صص ۵۶- ۵۴

تاج و تخت کوروش

تضاد شاه و اشراف

پس از انوشیروان فرزندان هرمزد به سلطنت رسید. عملکرد وی نشان می‌دهد حاکمیت ساسانی در اواخر عمر خود از انسجام و یکپارچگی لازم برخوردار نبوده و هر یک از پادشاهان بنا به سلیقه و گرایش خود کشور را اداره می‌کردند، به نحوی که برخی از این سیاست‌ها در تعارض با دیگری و بافت سیاسی حاکم بود. درباره رویکرد هرمزد نوشته‌اند: در زمان هرمزد وضع برای اشراف مذهبی و سیاسی بحرانی تر شد. منابع فارسی-عربی سنگنگیری‌های او را بر اشراف و یاری بینوایان ثبت کرده‌اند و از او با صفت خردمند، مکار، و بددیت یاد کرده‌اند. هرمزد در دادگستری گوی سبقت را از همه شهریاران رود به گونه‌ای که حتی از سیاست کردن فرزندان، خسرو، نیز درنگ‌نشد. این دادگستری او دامن همه را گرفت. «اشراف دشمن او شدند و او نیز دشمن اشراف مملکت بود.» اشراف مذهبی همان گونه که پیش از این گفته شد، از او سخت عصبانی بودند، چراکه تساهل و تسامح او نسبت به ادیان دیگر به شکلی به تضعیف آیین رسمی می‌انجامید. او گفته بود تخت چهار پای دارد و برای حفظ شهریاری باید بر هر چهار پایه آن تکیه کرد و در آخر نیز به اشراف سفارش کرده بود که دست از ستم‌نارابر دارند و با آنها به نیکی رفتار کنند تا اهل دین‌های دیگر به شما متمایل شوند و سپاسگزارتان باشند. از این رو مسیحیان از او به نیکی یاد می‌کردند. در مقابل اشراف مذهبی- سیاسی سخت به او کینه می‌ورزیدند به گونه‌ای که در نهایت در یک کودتا او را خلع و کور کردند و خسرو پروز پسرش را به شاهی برداشتند.

پی‌نوشت:

- در سرایشب سقوط، (ناگفته‌های درگیری‌های مسلمانان با ایرانیان)، دکتر کورش صالحی، نشر ایران آزاد، ص ۷۹

۱۲ تاریخ

تجربه اصلاح‌طلبی در افغانستان – بخش پایانی

شتاب اصلاحات، سقوط دولت

ضرورت احزاب

امان‌الله‌خان بر این باور بود که برپایی حزب، راه را همپاری مادرش سرور خانم که به دلیل هوس‌بازی‌ها و شهوت‌طلبی‌های امیر حبیب‌الله‌خان در تعدد زوجات به خشم آمده بود، به صف آزادخیوهان و مشروطه‌طلبان پیوست. امان‌الله‌خان عین‌الدوله از سال‌ها پیش با آزادخیوهان و مخالفان پدرش سر و سری داشت و از خود نیز تمایلات آزادخیوهانه و مترقیانه بروز می‌داد و مخالف استبداد داخلی و استعمار خارجی بود. محمودخان طریزی که از نظر افکار آزادخیوهی و تجددگرایی بر امیر امان‌الله‌خان تأثیر زیادی داشت، از بانفوذترین عمال و شخصیت‌های روزگار او محسوب می‌شد که در تشویق امان‌الله‌خان به اصلاحات غربگرایانه از جمله کشف حجاب نقش اساسی داشت؛ اصلاحاتی که فرجام ناخوشایندی برای او و امان‌الله‌خان به دنبال داشت.

آغاز اصلاحات، کسب استقلال

هنگامی که امان‌الله‌خان اصلاحات را آغاز کرد، طبقه اول آن، اجرای کاری بود که اسلافش به آن توفیق نیافته بودند و آن اعلان استقلال افغانستان در عرصه سیاست خارجی بود. امان‌الله‌خان با درافتادن با دولت استعماری انگلستان، سیاست خارجی دولت افغان را مستقل اعلام کرد و در جست‌وجوی یافتن یک پایگاه قابل اعتماد داخلی، توجه خود را به ملت افغان معطوف کرد و در کار حمایت از ملت و دولت آزادخیوهانه افغان تلاش گسترده‌ای کرد و تنفر خود را بر ضد استعمار مطرح کرد و در عالم اسلامی، همه مردمان ملل جهان را به اتحاد و مبارزه با استعمار فراخواند.

امان‌الله‌خان علاوه بر اقداماتی نظیر تثبیت قدرت مرکزی، ایجاد ارتش غیرقبیله‌ای و درگیری با انگلستان و اعلان استقلال برون‌مرزی، دست به اقدامات و اصلاحاتی نوخواهانه و تجددمابانه دیگری زد. وی که از همان اوان جوانی با بسپاری از آزاداندیشان و روشنفکران افغان ارتباط داشت و در محافل و مجالس مشروطه‌خواهی

و آزادخواهی شرکت می‌کرد، پس از بر تخت نشستن و حل مسائل خود با انگلستان، مشغول اصلاحات داخلی شد. مردم افغانستان که طالب پیشرفت بودند، از اصلاحات جدید استقبال کردند و با پشتیبانی آنها، دولت جدید توانست در مرحله اول، اصلاحات را به‌رمغ دسایس خارجی و ضدیت‌نیزوهای ارتجاعی داخلی پیش ببرد. امان‌الله‌خان پس از جلوس بر تخت سلطنت، شروع به اقداماتی نظیر اعطای آزادی‌های شخصی و ترویج افکار دموکراسی کرد؛ هیات وزرا و مجلسی از بزرگان افغان تشکیل داد، یک نظامنامه اساسی در ۷۳ ماده برای کشور تدوین کرد، اختیارات شاه را محدود کرد، آزادی بر مطبوعات اعطا کرد و نظامنامه مطبوعات را تدوین کرد. در این زمان بود که روزنامه‌های متعددی نظیر اتمان افغان و نسیم مهر افغان، ابلاغ نوروز و ستاره افغان و ارشاد نسونان در شهرهای مختلف شروع به فعالیت کردند و امان‌الله‌خان را در عصر جدید و مرد ترقی معرفی کردند. امان‌الله‌خان سعی کرد با تأسیس مکاتب، مدارس و نشر جراید در ولایات، مردم افغانستان را از تاریکی قرون وسطایی بیرون آورد و معارف و مطبوعات را عام سازد. این خودبناظرترین فعالیت‌او محسوب می‌شود. همچنین از نظر مضمون، اولین علائم فرهنگ‌دایی جدید در کشور، با انتشار جریده سراج‌الخبار پدیدار شد. مضمونیتی که در جریده مذکور شایع بود، از نظر سبک و اسلوب و کاربرد لغات و اصطلاحات، با نگارش‌های قبلی تفاوت داشت.

با توجه به این نکته که امان‌الله‌خان در آغاز سلطنتش با روشنفکران افغانی از طریق دوستی و همرداری داخل شد و زندانیان سیاسی و مشروطه‌طلب را آزاد کرد و دیگر روشنفکران را در امور دولت مشارکت داد، بنابراین با ایجاد فضای آزادی سیاسی در کشور، باعث شد گروه‌های مخفی و زیرزمینی به شکل علنی درآیند و این حلقه‌ها و محافل سیاسی در تنویر افکار و آذهان جوانان و مدرسان تأثیر گذاشتند و زمینه تشکیل احزاب قوی را مهیا کردند تا آماده مداخله در فضای سیاسی عمومی شوند.



۱۲



ایشان خواهد داد. مورد دیگر این بود که دستور داد مرهان هم لباس سنتی‌شان را ترک گفته و لباس اروپایی به تن کنند و کلاه اروپایی به سر بگذارند. این فرمان نامعقول که برخلاف تمام موازین دموکراسی بود، با تهدید به جریمه نقدی بر مردم بیچاره‌ای که نه توان تهیه لباس مذکور

را داشتند و نه با شیوه پوشیدن آن آشنا بودند، تحمیل شد. همچنین شاه امر کرد تا در جاده‌های مخصوص در پایتخت تابلوهایی نصب و نوشته شود که «هیچ زنی با برقع (حجاب) نمی‌تواند از اینجا عبور کند». در هر چند قدم پلیس ایستاده بود که از مردم جریمه نقدی بگیرد و چون این نوع لباس‌ها در اختیار نبود، زنان بیچاره به خاطر نداشتن لباس آبرومند خانه‌نشین شدند. همچنین سلام دادن با دست و برداشتن کلاه از سر به رسم غربیان مرسوم شد. طبیعتی است که این امر نوعی بدبینی را نسبت به شاه و اصلاحات او برانگیخت. سپس شاه لویه‌جره را برای بررسی و تصویب اصلاحات تازه به کابل دعوت کرد و وکللا را مجبور ساخت برای شرکت در آن عمله و لباس محلی را کنار گذاشته، لباس سیاه اروپایی به تن کنند و کلاه شاپو به سر بگذارند. آنها که از این تحمیلات سخت ناراحت شده بودند، در برخی اصلاحات جدید موضع مخالف اختیار کردند و برخی وکلا شاه را به بدبینی و بعضی به بدعت و ناآوری در دین مهمم ساختند. شاه به دنبال عدم توفیق در تأمین خواسته‌هایش از طریق لویه جرگه، بارالته مشاهدات به سفر به اروپا، برنامه اصلاحات جدیدی را آغاز کرد. اما به علت مقاومت روحانیون و روسای قبایل در برابر اقدامات وی که هم‌زمان با انعقاد لویه جرگه آغاز شده بود، شاه تعدادی از علما را به اتهام تلاش برای ایجاد توطئه تیرباران کرد. بنابراین مخالفت روحانیون و تحریکات از دختران به ترکیه برای تحصیل، موضوع تازه‌ای برای تنش بین آزادی‌زنان در گوشه و کنار خوندنمای می‌کرد. عمل‌ناضاب و به صورت نادرست اسباب دردسر شد. گذشته از این، برخی از ناآوری‌هایی که امان‌الله‌خان از سفارش به کشور‌های اروپایی به جامعه افغانستان معرفی کرد، با فرهنگ سنتی افغان‌ها همخوانی نداشت. یکی از این ناآوری‌ها اعلان بی‌حجابی زنان بود. در روزگار او مثل تأسیس پارلمان انتخابی، امتحان‌گیری از ملایان و موسسه‌ای به نام «جمعیت نسونان افغانستان» نیز بنیاد شد و خواستار استیفای حقوق زنان شد تا با شهامت اخلاقی و قوه تدبیر منطق بسیار قوی از حقوق مشروعه زنان دفاع شود. در هر حال برخورداری زنان از آزادی‌ها و حقوق مشروعه ضرورتاً مستلزم بی‌حجابی نیست چون این دو امر یعنی آزادی زنان و استیفای حقوق مدنی آنها مترادف هم نبوده و نیست زیرا زنان می‌توانند بی‌آنکه بی‌حجاب شوند، از آزادی‌های مربوط به حقوق خود برخوردار شوند و در فعالیت‌های سیاسی اجتماعی شرکت کنند چون آزادی زنان مترادف با بی‌حجابی نیست. ولی کشف حجاب مساله دیگری بود. البته اصلاحات این دوره تنها به این مسائل محدود نبود. علاوه بر آن در سال ۱۳۰۷ در لویه جرگه مطالب مهم دیگری مثل تأسیس پارلمان انتخابی، امتحان‌گیری از ملایان و امثال آن تصویب شد. اما آنچه سریعاً عملی شد و جلب نظر کرد، همان اصلاحاتی بود که قسمت اعظم آن را موضوعات حقوق زنان و رفع حجاب تشکیل می‌داد که بیشتر ناشی از اطلاع و آگاهی از سیر و سفر او در غرب باید بوده باشد که باعث شد به اصلاحات شدت بیشتری بخشد؛ اصلاحاتی که مدت‌ها قبل در سر پرورنده بود و سرانجام منجر به سقوط او شد. و کشف حجاب از دلایل عمده این سقوط بود. علت این امر، غفلت شاه از سنن و عایق مذهبی و میهنی افغان‌ها بود که منجر به برانگیخته شدن بسیاری از افکار سنتی و مذهبی مردم افغانستان علیه خود شد. در واقع این مساله کشف حجاب بود که به طبعان و شورش بجا منجر شد که با حمایت بریتانیا همراه بود و در نهایت به سقوط سلطنت امان‌اله خان منجر شد.

مودن مساجد منظم شود، آزادی فرد عبارت از آزادی در امور شخصی است نه در سیاست و مذهب و دینات، ازدواج یک مرد با چهار زن درست است و مکاتب حفظ قرآن و دارالعلوم عربی تأسیس شود.

توفیق‌درون‌اصلاحات

به این ترتیب بود که دولت به علت شرایط اضطراری کوتاه آمد و اصلاحات در همان نقطه متوقف شد. در دوره دوم اصلاحات، امیر ملتفت شد که برنامه اصلاحات به شکلی که در آن زمان پیش می‌رفت، تاج و تخت او را با خطری جدی مواجه ساخته است بنابراین به عقب‌نشینی تاکتیکی دست زد و در سال ۱۹۲۴ در لویه جرگه از قسمتی از اصلاحات به نفع طبقات ممتاز صرف نظر کرد. در زمینه نظامی نوع کافی مبدول نداشت، تعدادی سلاح جدید از جمله هواپیماس از خارج وارد کرد، اما اقدامات لازم جهت تربیت افرادی که بتوانند سلاح‌های مذکور را به کار ببرند، صورت نگرفت با این توصیف کار قانونگذاری و گسترش معارف مثل سابق با جدیت تعقیب شد. همچنین جراید آزاد در این دوره تأسیس شد و آزادی بیان از قوه به فعل درآمد. امان‌الله خان تا سال ۱۳۰۵ ناآرامی‌ها و شورش‌ها را پشت سر گذاشت و در سال ۱۳۰۶ چنان موفقیتی پیدا کرد که مصمم شد برای کسب اطلاعات مفید از اوضاع و احوال کشور‌های اروپایی و کشورهای همجوار به چند کشور سفر کند. از این رو در سال ۱۳۰۶، به همراه عده‌ای از نزدیکان خود، به دعوت کشور ایتالیا سفر خود به اروپا را آغاز کرد و از کشور‌های ایتالیا، فرانسه، سوئیس، آلمان، بلژیک، لهستان، بریتانیا، سوئد، هندوستان، ترکیه و ایران دیدار کرد. در نیمه اول سال ۱۳۰۷ به افغانستان برگشت. پس از بازگشت از این مسافرت طولانی مصمم شد اصلاحاتی را که از مدت‌ها پیش در نظر داشت، به اجرا درآورد. در این دوره که متعاقب بازگشت شاه از غرب بود، روند اصلاحات تا مرحله پایانی ادامه یافت. شاه که مشاهد تمدن اروپایی چشمش را خیره ساخته بود، درصدد برآمد تا بزرگ‌ترین تغییرات را در کم‌ترین مدت در زندگی اجتماعی مردم و کشور ایجاد کند. سفر به ایران دیدار خارجی، شاه را که ذاتاً مردی عجول و شتابزده بود، در کار تطبیق اصلاحات عجول‌تر و شتابزده‌تر ساخت و بدون آنکه به مطالعه و بررسی عمیق تمدن و صنعت غرب در عصر معاصر بپردازد، به تقلید سطحی از پدیده‌های ظاهری آن مشغول کند. شکی نیست در یک جامعه عقب‌مانده چون افغانستان موضوعات قابل تغییر، زیاد بود اما شاه چیزهایی را انتخاب کرد که زودتر به چشم می‌آمد. مثل تغییر لباس سنتی مردم به لباس اروپایی، تعلیم پسران و دختران در یک جا، تغییر دادن روز تعطیل هفته و اعلان رفع حجاب. این کار با یک حرکت دراماتیک ملکه که در یک مجلس عام، برقع را از رویش انداخت صورت گرفت و از این راه شورش‌های افغان و در افغانستان در حال ظهور بود، پیش انداخت.

دور دوم اصلاحات، سقوط دولت

در این دوره از اصلاحات، امان‌الله خان در جهت از سرگیری اصلاحات، طرح دور‌های جدید از اصلاحات را مطرح کرد. وی از عقب‌نشینی‌ای که چهار سال پیش در لویه جرگه یغمان به عمل آورده بود، پشیمان بود و اکنون می‌خواست آن را توسط اقدامات تازه جبران کند. درباره چگونگی این دوره از اصلاحات باید گفت برخلاف اصلاحات دوره اول پادشاه که بیشتر محصول اندیشه و تجربه تعدادی از شخصیت‌های متفکر افغان و خارجی بود، اصلاحات دوره دوم بیشتر از نظرات شخص بیگ و محمد ولی خان تنها در طرح نقشه آن شرکت داشتند بلکه در بسیاری موارد با محتوا و شیوه اجرای آن مخالف بودند. آنها حتی دلایل مخالفت‌شان را به شاه اظهار کردند، اما او به مخالفت‌اعتنایی نکرد و ایده‌های خود را بدون توجه به عواقب آنها به اجرا درآورد. مثلاً در مورد آزادی زنان گفت اگر شوهران‌شان به آنها آزادی نمی‌دهند، حق دارند ایشان را هدف گلوله قرار دهند، و خود شاه شخصاً سلاح لازم را برای اجرای این کار به



مورد مسیحیان (نصار) در رابطه با مسلمانان این بود که آنها دو نوع حمله دارند؛ یکی با شمشیر، دیگر با قلم و قریب. در حمله اول ضعف دولت را در نظر می‌گیرند و در حمله دوم شخص شاه را مد نظر قرار می‌دهند که ملت را به گردن دولت می‌اندازند و نتیجه آن هم اصول مشروطیت است.

مشروطیت در ترکیه و ایران به این سبب مستحکم شد که مردم لذت آزادی و طعم آن را چشیده بودند. اما در افغانستان برعکس ترکیه و ایران، مشروطیت ثمری نداشت، برای اینکه قریب بود. سردار عبدالقدوس خان صدراعظم، راجع به مشروطیت و مشروطه‌خواهان افغانستان از علمای قندهار استفتای مفصلی کرد و نظر خویش را به این‌سان اعلام کرد که از اصول جدید آن چیزهایی را خواهم گرفت که تقویت‌دهنده راه قومی و ملی باشد و چیزهایی را که شکننده دین اسلام باشد، رد می‌کنم. چیزی که در اساس کار خود نمی‌توان قبول کرد، یک چیز است و آن چیست؟ آن چیز مشروطه است. لذا می‌خواهم با موافقت شما این اصول را از بین برداشته، باقی را داخل نسخه اصلاحات خود کار کنم.

علمای مذهبی قندهار رژیم مشروطه را رد کردند، ولی از دادن فتوایی مبنی بر قلع و قمع مشروطه‌خواهان که خواست صدراعظم بود، سر باز زدند. در هر حال مخالفت با اصلاحات منجر به بروز اغتشاشاتی شد. عناصر ناراضی و مخالف اصلاحات در زیر علم ملایان قرار گرفته بودند، ولی مخالفت با اصلاحات، تحت عنوان تبلیغ عمومی که قانون ناسخ مذهب است، صورت می‌گرفت. عناصر ارتجاعی از وضع بحرانی دولت در مقابل اغتشاشات سوءاستفاده کردند. این امر باعث توقف قسمت عمده‌ای از اصلاحات شد. دولت که در معرض تهدید اغتشاشات وسیع‌تر قرار گرفته بود، به انصراف از اجرای قسمتی از طرح‌های اصلاحی خود رضایت داد و پیشنهاد تعدیل نمایندگان مذکور را بدون مقاومت جدی پذیرفت که بسیاری از اصلاحات را ملغی و «کان لم یکن» می‌ساخت. از جمله ازدواج صغیر جایز است، زن باید در خانه تحصیل کند نه در مدرسه، ملا و قاضی در محاکم باید شامل اعضای محکمه باشند، در مدارس السنه خارجی، عقاید و دینیات خوانده شود، امور ملا و